

# انتخابات و اپوزیسیون

احمد آزاد

نهمین دور انتخابات ریاست جمهوری در ایران به پایان رسید و در میان ناپاوری بسیاری احمدی نژاد پست ریاست جمهوری را از آن خود کرد. این انتخابات و نتیجه غیر منظره آن سوالات و و بحث های گوناگونی را دامن زده است و در این بین روشنفکران، مفسرین و فعالین سیاسی بیش از دیگران در پی پاسخگویی به چرایی این واقعه هستند. دو عامل در این بهت و حیرت موثر است: اولی میزان شرکت مردم در انتخابات است. بسیاری از ارزیابی ها، بویژه در بین روشنفکران و فعالین سیاسی، میزان مشارکت را به مراتب کمتر از این حد تخمین می زد. شرکت مردم، حتی بدون توجه به آمار دولتی، که عمدتاً نادرست و اغراق آمیز است، بیش از حد انتظار بوده است. این اشتباه در ارزیابی نشانگر عدم شناخت کافی از جامعه ایران برای روشنفکران و فعالین سیاسی است.

نکته دوم برنده شدن احمدی نژاد در رقابت با رفسنجانی، کروی یا حتی قالیباف بود. تا چند ساعت به پایان رای گیری در دور اول هیچکس فکر نمی کرد چهره ناشناخته ای چون احمدی نژاد نفر دوم دور اول بشود. در فاصله دو مرحله هم کسی فکر نمی کرد که وی بتواند رفسنجانی را کنار زده و صندلی ریاست جمهوری را از آن خود کند. در اینجا هم ارزیابی ها نادرست از آب درآمد.

به این ترتیب در مقابل روشنفکران و فعالین سیاسی اپوزیسیون این واقعیت سربرآورد که آنان نه با جامعه خود ارتباط ارگانیک دارند و نه از توان حکومت و جناح های آن ارزیابی درست. نه رفسنجانی رئیس جمهور شد، علیرغم آنکه به باور بسیاری وی بی رقیب بود و نه سیاست تحریم توانست اکثریت مردم را به عدم شرکت در انتخابات قانع کند. این وضعیت بعضاً خشم، ناپاوری و سرخوردگی را در بین برخی از سیاسیون و روشنفکران دامن زد و واکنش هایی را آفرید که نشان از استیصال می دهد. استیصال و خشم باعث شد تا ماهیت واقعی این انتخابات، که انتخاباتی به

غایت غیر دمکراتیک بود، به فراموشی سپرده شود و غالب نویسندگان به گونه ای برخورد کنند که گویا در ایران یک انتخابات دمکراتیک برگزار شده است و آماری واقعی و صحیح از آن در دست است و حال بر اساس آنها می توان به بررسی رفتار انتخاباتی مردم نشست.

بطور مثال احمد رضا شهری در نوشته ای با عنوان " برگ برنده در دست فقرا و طبقات فرودست بود" به جنبشی اجتماعی اشاره می کند و می گوید: « واما مهمتر از همه نتیجه گیری اجتماعی است که از رخداد یاد شده یعنی انتخابات به دست می آید و آن تحول عظیمی است به نام جنبش فرودستان، البته از مدتها قبل گمانه هایی مبنی بر چنین جنبشی به دست آمده بود ولی به این عاجلی و سهمناکی تصور نمی شد. حالا جریانهای اجتماعی و احزاب و غیره باید این موضوع را در دستور کار قرار دهند، چرا که شورش حاشیه علیه متن صورت گرفته است» (ایران امروز / پنجشنبه ۹ تیر ۱۳۸۴) و یا دیگری می نویسد « اگر ۶۰ درصد مردم با رفتن به پای صندوق های رأی نشان دادند که طرفدار نظامند، در این طرف قضیه هم ۴۰ درصد مردم خلاف آن را نشان دادند.» (تجلی مبارزهی متمدانهای طبقاتی در انتخابات ریاست جمهوری / «نه»ی مردم به روشنفکران اصلاح طلب، چرا؟/ دکتر امیرحسین خنجی ایران امروز) و یا « آنچه بسیار واضح است اینست که در جریان این انتخابات مردم قاطعانه به سرمایه داری «نه» گفتند.» (بهرروز صفری / ۱۲ تیر ۱۳۸۴ / خبرنامه گویا)، و یا « سالهای زیادی از میلیونها رأی احساسی به محمدرضا خاتمی و علیرضا نوری نگذشته است. رأی به احمدی نژاد روی دیگر همان سکه است. البته اینبار نه از سر عطفوت که از سر لجاجت. آنکه دروغ می کارد جهل دروغ می کند» (پیروزی مردم بر احزاب! / سیاوش ر. م. / ایران امروز / شنبه ۴ تیر ۱۳۸۴) و .....

از این نمونه ها بسیار می توان یافت. نویسندگان از یاد برداند که درباره انتخاباتی نظر می دهند که به اعتراف بسیاری و حتی بخشهایی از خود حاکمیت، یکی از غیر دمکراتیک ترین انتخابات در تاریخ همین حکومت بوده است. نمایش رد کاندیداتوری معین توسط شورای نگهبان و بازگشت وی تنها با حکم حکومتی ولی فقیه نشان از میزان آزاد بودن و دمکراتیک بودن این انتخابات دارد. چگونه می توان از آمار یک انتخابات غیر دمکراتیک نتایج اجتماعی یا سیاسی گرفت؟ اگر آمار رسمی را با کمی احتیاط به

پنجاه درصد تقلیل دهیم، پنجاه در صد از واجدین حق رای در ایران در این انتخابات شرکت نکردند و پنجاه درصد دیگر نیز که در انتخابات شرکت کردند، ناگزیر بودند بین کاندیداهایی انتخاب کنند که نظام ولایت فقیه برای آنها در نظر گرفته بود. چگونه می توان از این میان نتیجه گرفت که مردم ایران قاطعانه به سرمایه داری نه گفته اند و یا برگ برنده در اختیار طبقات فرودست است. از آن بدتر نویسنده دیگری، ایران در سال ۱۳۸۴ را با آلمان سالهای ۱۹۳۰ مقایسه کرده و می گوید: « سربرآوردن فاشیسم مذهبی از دل صندوق های رای را دیگر نمی توان با احتمال رای مردم فرانسه به ژان ماری لوپن در سال ۲۰۰۲، بلکه با رای مردم آلمان به آدولف هیتلر در سال ۱۹۳۳ مقایسه کرد. آری، مردم فرانسه از دادن رای به نماینده راست افراطی - لوپن و نیروهای وی را جریانی فاشیست بحساب نمی آورند - خودداری کردند، ولی مردم آلمان و نیز مردم ایران به نیرویی فاشیست\* رای دادند» (مسئولیت مردم و مسئولیت روشنفکران / مهدی رجبی / ایران امروز / یکشنبه ۵ تیرماه ۱۳۸۴) آیا مقایسه ای از این ناسازگارتر می توان یافت. سطح دمکراسی و آزادی در جامعه آلمان در دهه ۱۹۳۰ کجا و دمکراسی و آزادی در ایران امروز کجا. این که پس از انتخاب هیتلر، آلمان به یک دیکتاتوری تمام عیار فاشیستی تبدیل شد، چه تشابه تاریخی با ایران دارد که بیش از بیست و پنج سال است تحت سطره یک حکومت دیکتاتوری مذهبی، برای کسب آزادی و دمکراسی مبارزه می کند. و یا نویسنده دیگری که احمدی نژاد را با هوگو چاوز مقایسه می کند و می پرسد: « شابهتها و تفاوتها » محمود احمدی نژاد» و « هوگو چاوز» در چیست؟» (بهرروز صفری - همان).

بزرگترین دروغ این خواهد بود که خود باور کنیم و به دیگران نیز به باورانیم که مردم در یک انتخاباتی در ایران شرکت کردند و با رای خود احمدی نژاد را به ریاست جمهوری برگزیدند. چنین ارزیابی های شتابزده ای نشان می دهد که همچنان روشنفکران ما نمی خواهند از تجارب این انتخابات درس آموزی کنند.

برخی از نویسندگان و بویژه آنان که به حمایت از اصلاح طلبان برخاستند، تلاش کردند تا بخشی از گناه انتخاب احمدی نژاد را به گردن طرفداران تحریم بیاندازند. « سخن برسر این گفته ساده نیست که روشنفکرانی که مردم را بر علیه اصلاح طلبان بسیج کردند و توده مردم پشتیبان آنها را به خانه نشینی دعوت نمودند، بصورت غیرمستقیم در روی کارآمدن احمدی نژاد نقش داشتند.» (مهدی رجبی - همان) و یا « حال ببینم کسانی که می گفتند هر چه خرابتر بهتر چه طرح نویی در خواهند انداخت. تحریمیان عزیز (دور اول یا دوم) بفرمایید نوبت عمل شماست!» (سیاوش ر.م. - همان)

بررسی میزان رای تحریمیان و نقش آنها در این انتخابات کاری است دشوار (بدلیل فقدان آمار درست) و در کادر این نوشته نیست. اگر بپذیریم که رای تحریمیان در بهترین حالت به صندوق کاندیدای اصلاح طلب ریخته می شد، یک مقایسه ساده بین میزان آرای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری قبلی و میزان آرای مصطفی معین در این انتخابات نشان می دهد که اصلاح طلبان؛ علیرغم افزایش تعداد واجدین شرایط رای دادن، نزدیک به ۱۵ میلیون رای از دست داده اند. آیا می توان باور کرد که این ۱۵ میلیون رای، رای تحریمیان باشد؟ بهتر است بپذیریم که اصلاح طلبان خیلی پیش از این انتخابات، رای مردم را از دست داده بودند. رضا خجسته رحیمی، مقاله نویس روزنامه شرق در مقاله ای با عنوان «آغاز مارا تن جمهوری خواهی» می نویسد: « ما باید می دانستیم که در سال ۸۴، بازی انتخابات بازی ما نیست و بر پیشانی ما نیز نوشته اند

که باید بازیگر هر بازی ای باشیم. ندانستیم و نتیجه چه شد؟ احمدی نژاد رئیس جمهور شد. آرای زیادی را نیز از آن خود کرد. روشنفکران و نخبگان در نتیجه این بازی بی حاصل شریک شدند. (روزنامه شرق - شنبه ۱۱ تیر ۱۳۸۴). اعترافی ساده که می‌کوشد واقعیت شکست اصلاح طلبان را ببیند.

شرکت مردم در انتخابات و پیروزی احمدی نژاد، وبه ویژه جدال وی در دور دوم با رفسنجانی چنین نمایانده است که مردم فقیر و زحمتکشان به وی رای داده‌اند و مردم مرفه و دارا به رفسنجانی. پیروزی احمدی نژاد به یک نوع به پیروزی مردمان زحمتکش و فرودست در مبارزه طبقاتی تحلیل می‌شود. بطور مثال: «طبقات آسیب دیده از توسعه با نفرتی نسبت به مرفهین به میدان آمده و جنبشی را با همان مشخصات کلاسیک، شامل سرخوردگی و کینه، پوپولیسم و درکنار آن نوعی از نظامی‌گری و فاشیسم یکجا به معرکه آورده‌اند. اینها تمامی جریانی است که اصطلاحاً بناپارتیسم نامیده می‌شود» (احمدرضا شهری-همان)، ویا «رای مردم به احمدی نژاد رای به "پیکار با فساد اقتصادی"، رای نه به تبلور فساد و رهبر مافیای ثروت و قدرت در ایران بود. .... به احمدی نژاد رای دادند که لاقل در حرف "مدینه فاضله" دیگری را وعده میداد.» (مجید تمجیدی/ اصلاحات زایید! این جامعه تشنه چپ اجتماعی است! / اخبار روز/ چهارشنبه ۸ تیر ۱۳۸۴)، و یا «به گواه آمارهای موجود چیزی نزدیک به بیش از چهل درصد مردم زیر خط فقر این جامعه، نه برای شعارهای شبه روشنفکری اصلاح طلبان دینی تره خورد کردند و نه به غمزه های "عالیجناب" رای دادند. بخشی از توده نا آگاه مردم تنها به اندیشه یافتن تکه ای نان بر سفره های سالیان خالی مانده خود، رو به منجی خیالی کردند که از "عدالت اجتماعی" و "بهبود معیشت و وضع اقتصادی" و... دم می‌زد.» (سهیل آصفی/ راست اسلامی نظامی و رئیس جمهور غیر معمم/ عصر نو/ ۵ تیر ۱۳۸۴) و یا «پیروزی چشمگیر احمدی نژاد بر رفسنجانی نشانه آن است که از دید رای دهندگان، زبان و رفتار سیاسی ساده و بدون تکلف احمدی نژاد که تاکید اساسی را بر "کوخ نشینان" و مبارزه علیه "کاخ نشینان" نهاد، مهمترین مساله آنهاست. فقرا، حاشیه رانده شدگان، سرخوردگان، معتادان، روسپیان، بیکاران، بی‌آیندگان، درماندگان و شکست خورندگان که اکثریت انبوه جامعه امروز ایران را تشکیل

می‌دهند در پیام احمدی نژاد، هم کینه و اعتراض شدید خود را به شکاف شدید طبقاتی یافتند و هم روزه ای برای گشودن چشم اندازی تازه در زندگی شان.» (پس لرزه انقلاب اسلامی / محسن حیدریان / ایران امروز/ شنبه ۴ تیر ۱۳۸۴) و یا «این انتخابات پیروزی موقت خواست های اقشار محروم و حاشیه نشین جامعه بر شعارهای سیاسی اقشار میانی بود. و بار دیگر بحث میان آزادی و عدالت را در ابعاد وسیع اجتماعی مطرح می‌کند. اقشار محروم از رای خود استفاده کردند تا صدای خود را به جامعه برسانند» (کوروش برادری/ پیروزی پوپولیسم اقتصادی بر خواست های سیاسی با چاشنی اصولگرایی/ اخبار روز/ ۶ تیر ۱۳۸۴)

معضلات و مشکلات اقتصادی در ایران امری چنان آشکار که نیازی به تکرار ندارد. پرتاب شدن بخش عمده ای از طبقه متوسط ایران به خط زیر فقر و افزایش سرسام آور اختلاف طبقاتی در ایران بر کسی پوشیده نیست. این واقعیت نیز که رفسنجانی نماینده فساد و چپاول و مال‌اندوزی این حکومت و یکی از بانیان این وضعیت اسفبار است، مورد مناقشه نیست. ولی بر اساس چه ارزیابی به این سهولت می‌توان گفت که «کوخ‌نشینان» با آگاهی کامل در یک مبارزه انتخاباتی شرکت کردند و نماینده «کاخ‌نشینان» را شکست دادند. چنین تحلیلی به دنبال خود سطح دیگری از مبارزه طبقاتی در ایران را پیش خواهد کشید و قاعدتا باید بلافاصله چنین نتیجه گرفت که جامعه ایران در آستانه یک تحول تاریخی-طبقاتی است. سخت می‌توان استدلال کرد که این مردم پس از ۲۵ سال تجربه مستقیم اقتصاد اسلامی از نوع "رجایی" و "موسوی"، اکنون برای این تعیین تکلیف سیاسی با «کاخ‌نشینان» به "رجایی مکرر" روی آورده‌اند. این استدلال که اصلاح طلبان به مسائل معیشتی مردم توجه نداشتند و از این رو مردم به آنها پشت کردند، کافی نیست تا نتیجه گرفته شود که مسئله جامعه ما دیگر آزادی و دموکراسی نیست، بلکه مسئله نان است.

تحلیلها و نتیجه‌گیری‌های شتابزده مشکلی از گره کار اپوزیسیون نمی‌گشاید. برعکس به تداوم این وضع کمک می‌کند. این انتخابات و دلایل شرکت مردم در آن را باید تحلیل کرد، ولی نباید فراموش کرد که اولاً این انتخابات بسیار غیردموکراتیک بوده و آمارهای حکومت مخدوش و نادرست است. دوام حداقل نیمی از مردم در این انتخابات شرکت نکردند و انگیزه های شرکت نیم دیگر نیز بسیار متفاوت و پراکنده است.

### عدالت، نه تنها برای مادرم

بقیه از صفحه ۲۳

پس از گفتگوی تلفنی با مسئولین سفارت کانادا، فهمیدم که شیوه برخوردشان به مسائل چیست. بدون آنکه تردید بکنم، با رسانه‌ها تماس گرفتم و از آن وقت تا بحال با خیلی از آنها کار کردم. علیرغم پرسش مدام و بسیار مفصل رسانه‌های گروهی، دولت کانادا کوچکترین اقدام موثری تا بحال در زمینه اجرای عدالت در این مورد بخاطر نقض حقوق بشر در ایران انجام نداده است. در طی این مدت، لاقل هزار مصاحبه مختلف داشته‌ام. و ساعتها پای تلفن با مسئولین مختلف صحبت کردم. مدتها پای کامپیوتر نشستم تا امور مربوط به آن را انجام دهم و مایل‌ها سفر کردم تا درباره آن صحبت کنم. در این روند تلاشم این بود که جمهوری اسلامی بخاطر جنایتش علیه مادر من و بشریت پاسخگو باشد و عواقب کارش را بپذیرد.

بله مادر من ایرانی بود و مسائل ایران را دنبال می‌کرد و از تمام کسانی که برای بدست آوردن حقوق انسانی شان تلاش می‌کنند، حمایت می‌کرد. کسانی که می‌گویند آن کشور مال آنهاست. فقط اینرا بگویم که من یک مرد جوان و خودخواه و فردگرایی سابق، فقط برای حقوق مادرم نیستم که می‌جنگم، بلکه برای همه کسانی که به آنها احساس نزدیکی می‌کنم. برای اینکه در رنج آنها سهیم هستم، تمام خانواده‌هایی که در حق آنها عدالت رعایت نشده. قهرمان من دکتر شهرام اعظم است و آن کاری که کرده در مقابل کاری که دولت کانادا و شیرین عبادی کرده‌اند. شیرین عبادی جایزه صلح نوبل را گرفت ولی وقتی کیس خودم را به او دادم، روی آن کار نکرد. او هیچ کاری برای من نکرد، با اینکه وکیل من بود و مثل همه پرونده‌هایی که می‌گیرد و رویش کاری انجام نمی‌دهد. حتی وقتی مونترآل می‌آید، تلفنی هم به من نمی‌زند که در مورد پرونده با من مشورت کند. من فکر می‌کنم در رابطه با دفاع از حقوق بشر جای زیادی برای طرح شخصیت و بازپهای سیاسی نیست. جنبه حقوقی را باید در نظر گرفت.

می‌دانیم که سیاست و قوانین به هم مرتبط هستند. دولت کانادا از نظر سیاسی تنها کاری که کرده این بوده که سفیرش را فراخوانده، فقط برای اینکه در شرایط دیگری برگردد.

آخرین کاری که کردم از کانادا خواستم تا ایران را به دادگاه عدالت بین المللی فرا بخواند، ولی این اتفاق هنوز نیافتاده است. کار دیگر تحت تعقیب قرار دادن ایران در یک دادگاه معمولی و نه جنائی است. قانون شرم آوری که در کانادا وجود دارد، قانون ایمنی دولتها است. در اینمورد حتی اگر دولتی شکنجه کرده باشد، مصونیت سیاسی دارد. حدود ۶ هفته پیش کمیسیون شکنجه سازمان ملل خواسته حداقل مصونیت بخش شکنجه را از قوانین بردارد. من خوشبین هستم که کانادا این تغییر را در قوانین بدهد و در اینصورت می‌توان دولت ایران را در دادگاههای کانادا به محاکمه کشید. من می‌خواهم در پایان صحبت‌م تجلیل کنم از دکتر شهرام اعظم که زندگی اش در ایران را رها کرد تا در این مورد صحبت کند. من باید بگویم که شهرام اعظم در خانواده خودش هم تک ماند و برادرهایش بی هیچ تردیدی حاضر شدند برای بی اعتبار کردن او با جمهوری اسلامی همکاری کنند. الان شهرام برای من مثل یکی از اعضای خانواده مادرم است و می‌دانم که همان روحیه ای که در مادرم بود در شهرام هم هست.

و می‌خواهم بگویم درباره شهرزاد، که بیش از من هم کار کرده و بدون او نمی‌توانستم اینقدر پیش بروم. »

پس از سخنرانی استفان هاشمی، عکسهای زیبا کاظمی روی پرده آمد. عکسهایی از ایران، عراق و افغانستان که نشانگر دوربین کنجاکو و یابنده او در بین مردم نه فقط سرزمینش که کشورهای مجاور و همدردش بود و عشق او به مردم، که سوژه‌های او را تشکیل می‌دادند و نفرت او از جنگ و فقر انسانها.

یادش زنده باد